

روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی؛ روش شناخت جامعه نو

حمید عبداللهیان

استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

چکیده

در این مقاله به یکی از مسائل جاری حوزه نظری جامعه‌شناسی معاصر یعنی دخالت دادن فرهنگ در روش منطقی شناخت جامعه معاصر می‌پردازیم. گیدنز (۱۳۷۷) و باومن (۱۹۹۲) در ابتدای دهه ۱۹۹۰ و همین‌طور اینگلهارت (۱۳۷۷) در اواخر این دهه به نوعی به منحصر به فرد بودن جامعه معاصر اشاره کرده‌اند که از این میان اینگلهارت به‌طور مشخص به نقش فرهنگ در شکل‌گیری جدید اجتماعی پرداخته است. در این مقاله با اشاره به نقائص نظری و روش‌شناختی آثار اینگلهارت، باومن و گیدنز مشخص می‌کنیم که چگونه باید بحث فرهنگ و نقش آن را از لحاظ نظری در شناخت تحولات اجتماعی جدید دخالت داد. بدین منظور وارد روند مفهوم‌سازی روابط فرهنگی شده‌ایم تا از طریق پی‌ریزی مفاهیم جدید چارچوب نظری جدیدی را برای بحث پیرامون ویژگیهای جوامع دوران معاصر معرفی کنیم.

واژگان کلیدی: فرهنگ، روابط ترکیبی، شیوه‌های فرهنگی،

پست‌مدرنیسم، مدرنیسم، سنت، جامعه معاصر، روش شناخت جامعه معاصر،

تکثرگرایی، تعادل، تعادل سیستمی - تعادل پارسونزی، دوران معاصر، دوران مدرن،

دوران سنتی.

مقدمه

در این مقاله می‌خواهیم ماهیت و مفهوم روابط اجتماعی - فرهنگی در ایران معاصر را با استفاده از مفهوم نظری روابط ترکیبی در شیوه‌های فرهنگی* توضیح دهیم. دربارهٔ تحولات اجتماعی و شکل‌گیری روابط اجتماعی - فرهنگی در جوامع جدید از جمله تغییر نگرشهای جوانان نسبت به نهاد ازدواج، تمایلات زنان به فعالیتهای فرهنگی، تشکیل گروههای حامی محیط زیست و یا تغییر الگوی پیشرفت که پیش از این مبتنی بود بر به کارگیری بی‌حد تکنولوژی، جامعه‌شناسان معاصر اندیشیده و سخن گفته‌اند. مثلاً، بسیاری اوقات از جامعهٔ پست - مدرن صحبت می‌شود (اینگلهارت^۱ ۱۳۷۷) و یا برخی از جامعهٔ نو سخن می‌گویند تا از طریق به کارگیری این مفاهیم تحولات معاصر را توضیح دهند (باومن^۲ ۱۹۹۲، ص ۱۸۷).** اما اغلب متفکران در حالی که به وجود تحولات اشاره می‌کنند*** از پرداختن به ماهیت نظری تحولات و نشان دادن اهمیت آنها در نظریهٔ اجتماعی، مگر به طور محدود، باز می‌مانند (همان). در واقع سؤال این است که جامعهٔ نو چیست؟ ویژگیهای آن کدام است؟

در این مقاله می‌خواهیم به این پرسشها پاسخ دهیم تا رویکرد جدیدی (روابط ترکیبی) را برای فهم جامعهٔ نوین ایران (به عنوان یک مورد خاص) معرفی کنیم. برای اینکه پاسخی نظری به پرسشهای مطرح شده داده شود، در این مقاله مجموعه‌ای از بحثها را ارائه می‌کنیم. نخست اشاره می‌کنیم که اینگلهارت، باومن و گیدنز، به عنوان مهمترین چهره‌های جامعه‌شناسی معاصر، جامعهٔ جدید را در قالب بحثهای پست - مدرنیسم چگونه می‌بینند و اینکه انتقادهایی از جمله پرداختن به تدوین مبانی نظری لازم برای فهم نظری

* . مفهوم The Articulation of Cultural Modes ممکن است با مفهوم سینرجیزم در علم ارتباطات که به معنای ترکیب عوامل برای تقویت اثر به کار می‌رود یکسان تلقی شود (دهقان ۱۳۷۶، ص ۱۴۸ و ۳۸۰)، اما روابط ترکیبی اولاً به شیوه‌های ترکیب عناصر اجتماعی به منظور برقراری تعادل اجتماعی اشاره می‌کند و ثانیاً دایرهٔ شمول آن خیلی وسیعتر از یک پدیدهٔ ارتباطی است.

1 . Inglehart

2 . Bauman

** . باومن در آغاز دههٔ ۱۹۹۰ به منحصر به فرد بودن تغییرات جدید در جوامع غربی پی برده بود اما جامعهٔ پست - مدرن را بیشتر در غرب می‌دید که به نظر می‌رسد خصلت بی‌مرز بودن پست - مدرنیسم را مدنظر قرار نداده بود.

*** . باومن حتی به لزوم تدوین جامعه‌شناسی پست - مدرن نیز اشاره می‌کند.

تحولات در جوامع جدید و نیز نپرداختن به اصول روش‌شناختی لازم برای انجام تحقیقات در جوامع معاصر، بر آنها وارد است. در همین زمینه بحث می‌کنیم که برای رفع نقایص نظری و روش‌شناختی باید کوششی دیگر صورت پذیرد که نه تنها از پرداختن به کلی‌گویی نظری فاصله گیرد، بلکه چگونگی فهم مسائل خاص، مثل رابطه بین نسلها را توضیح و نحوه انجام تحقیقات درباره آنها را شرح دهد. به همین منظور و برای ساختن یک چارچوب نظری جدید و تدوین اصول روش‌شناسی مناسب برای فهم شکل‌گیری اجتماعی معاصر، نخست مفهوم فرهنگ و سپس مفهوم شیوه‌های فرهنگی را مورد بحث قرار می‌دهیم و بعد درباره مفهوم روابط ترکیبی بحث می‌کنیم. پس از روشن‌شدن مفهوم فرهنگ، شیوه‌های فرهنگی و روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی، به بحث درباره انواع شیوه‌های فرهنگی می‌پردازیم. آن‌گاه پس از ارزیابی روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی، برای اثبات ادعاهای خود مبنی بر ترکیبی بودن ماهیت فرهنگی جامعه معاصر، نتایج تجربی دو سال (۱۳۷۶ و ۱۳۷۷) مطالعه در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران را، در خصوص رفتار کتابخوانی اقشار فرهنگی برای اثبات تمایل جامعه معاصر به تکثرگرایی فرهنگی (با استناد به نیروهای فرهنگی جدید)* و روابط این فرهنگها به مثابه شیوه‌های فرهنگی که در ایران معاصر با هم روابط ترکیبی دارند، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. البته، مقایسه‌ای نیز با آمار مربوط به سالهای ۱۳۶۵ صورت می‌گیرد تا نتایج در یک دوره تاریخی معاصر مورد تأیید قرار گیرند.

بحث درباره فرهنگ و ارتباط آن با تحولات معاصر را قبلاً "اینگلهارت با استناد به مباحث مربوط به پُست-مدرنیسم، به گونه دیگری که حاکی از موجبیت‌گرایی او در خصوص عامل فرهنگ است، ارائه کرده است. اما در اینجا می‌خواهیم بگوییم که جامعه معاصر ماهیتاً دارای چیزی بیش از موجبیت صرف عناصر یک فرهنگ خاص در نظریه اجتماعی جدید است (باومن، همان، صص ۱۹۶ - ۱۸۷). این ماهیت را ما در تبیین روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی توضیح می‌دهیم و باز می‌شناسیم.

* منظور از نیروی فرهنگی اشاره به قشر یا گروهی است که در تولید ارزشها، هنجارها و ایده‌آلها در جامعه، چه در سطح خرد گروهی و چه در سطح کلان اجتماعی، دخالت دارد. مثلاً در ایران مردان به طور سنتی دخالت بیشتری در تولید ارزشهای اجتماعی و یا فرهنگ سیاسی داشته‌اند.

گفتمان پست - مدرنیسم

از آنجا که بحث درباره روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی ریشه در گفتگوهای دارد که پیرامون پست - مدرنیسم در جریان است، به پاره‌ای از بحث‌های نظری در این خصوص می‌پردازیم که متأخرترین آنها را (گیدنز ۱۳۷۷؛ باومن، همان؛ و اینگلهارت، همان) ارائه کرده‌اند. همان طور که اشاره شد، تلاش این جامعه‌شناسان برای شناخت جامعه جدید تنها به تدوین پاره‌ای از اصول نظری و روش‌شناختی جامعه‌شناسی پست - مدرن انجامید. در این مقاله می‌خواهیم به تلاشها و نقایص نظری و روش‌شناختی آنها اشاره کنیم تا مرور انتقادی ما منجر به رفع نقایص نظری و روش‌شناختی مذکور شود.

الف. گیدنز پست - مدرنیسم را بیشتر به دوره بعد از دوره حاضر اطلاق می‌کند (گیدنز، همان، ص ۱۹۵). از نظر گیدنز محو سوسیالیسم می‌تواند یکی از نشانه‌های دوران پست - مدرن باشد، چرا که برنامه‌ریزی متمرکز دیگر طرفداری ندارد (همان، صص ۱۹۶-۱۹۵). مهمتر اینکه معتقد است که دوران پست - مدرن را باید با ابعاد جهانی درک کرد. یعنی، در دوران پست - مدرن چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی، نوعی سامان سیاسی جهانی هماهنگ‌تر پدیدار خواهد شد (همان، ص ۲۰۱).

پس، گیدنز پست - مدرنیسم را دوره‌ای می‌بیند که قرار است در آینده رخ دهد و آن را بیشتر در حوزه جنبش‌های درون ادبیات، نقاشی، هنرهای تجسمی و معماری جستجو می‌کند (همان، ص ۵۵). اما او نشان می‌دهد که نهادهای اجتماعی نیز در تحول به نهادهای پست‌مدرن دچار دگرگونی می‌شوند و بنابراین تحولات پست - مدرنیسم شامل نهادهای اجتماعی نیز می‌شود. اما از نظر او تنها زمانی به پست - مدرنیسم می‌رسیم که از نهادهای مدرنیسم جدا شویم (همان، ص ۵۶). بنابراین آنچه اکنون وجود دارد نوعی تشدید مدرنیسم است نه پست - مدرنیسم (همان، ص ۶۳).

از این رو، برای گیدنز دوره جدیدی رخ نداده که جامعه‌شناس را نیازمند بازبینی نظری و روش‌شناختی شیوه‌های تفکر و تحقیق درباره نهادهای اجتماعی آن کند. خدمت گیدنز در این بحث تنها این است که می‌پذیرد که ما در دوره‌ای از تشدید مدرنیسم قرار داریم که خصوصیات آن با دوره اولیه مدرنیسم (یعنی دهه‌های قبل از ۱۹۷۰) متفاوت است.

ب. زیگموند باومن سالهاست که در سنت جامعه‌شناسی انگلیسی شناخته شده است ولی اخیراً دربارهٔ تحولات جدید در نظام‌های اجتماعی به دیدگاه‌هایی رسیده که از جهاتی مورد توجه ماست. در پیشگفتار کتابش دربارهٔ پُست - مدرنیسم آمده است که، پُست - مدرنیسم یقین و اطمینان را در زندگی اجتماعی از میان برمی‌دارد و اصولی که ما را به بحران کشانیده از بین می‌برد (باومن، همان). به نظر او همه چیز به نااطمینانی و عدم تعین ختم می‌شود. بنابراین دنیای جدید دنیایی است که فرد در آن با احتمال و زندگی احتمالی روزگار می‌گذراند.

او هم مانند هموطن دیگرش (گیدنز) از هم پاشیدگی کمونیسم را نشانهٔ دوران جدید می‌داند ولی بر خلاف گیدنز که این دوران را تشدید مدرنیت می‌نامد آن را دوران پُست - مدرن نام می‌نهد.

به نظر او در این دوران روشنفکران با به کارگیری فرهنگ به معنای غیر شخصی شدن آن (یعنی تولید فرهنگ و اختلافی که بین نوشته‌های نویسندگان و ایده‌های او دربارهٔ فرهنگ وجود دارد) به ایجاد تغییرات اجتماعی کمک می‌کنند (باومن، همان، صص ۲۵-۱). از نظر باومن این تغییرات نیازمند جامعه‌شناسی جدیدی است که آن را جامعه‌شناسی پُست - مدرن می‌داند و معتقد است که این جامعه‌شناسی را باید از مقوله‌های معرفت شناختی^۱ و ماهیت‌گرایی مربوط به دورهٔ مدرنیت جدا کرد (همان، ص ۲۶). نه تنها باید پذیرفت که جامعه‌شناسی پُست - مدرن به فرهنگ می‌پردازد بلکه باید پذیرفت که در این جامعه‌شناسی تولید و باز تولید معنا، که مخصوص این دوره است مجدداً صورت می‌پذیرد (همان).

اما وقتی باومن سرانجام به ویژگی‌های جامعه‌شناسی دوران پُست - مدرن می‌پردازد (همان، صص ۱۸۸-۱۸۷) که نشانی از مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی پُست - مدرن، به جز عدم تعین و حاکمیت فرهنگ، دیده نمی‌شود. از نظر روش‌شناسی هم راه حلی برای انجام مطالعه در حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی پُست - مدرنیستی ارائه نمی‌کند.

پس باومن نیز مثل گیدنز بر منحصر به فرد بودن دوران معاصر تأکید می‌کند ولی بر خلاف گیدنز و بدرستی آن را دوران پُست - مدرن می‌نامد و فرهنگ را نیز در شکل‌گیری تحولات اجتماعی جدید مؤثر می‌داند. اما او نیز به مفهوم‌سازی نظری شکل‌گیری اجتماعی در جوامع معاصر نمی‌پردازد.

ج. آنچه گیدنز و باومن درباره دوران جدید می‌گویند، کوششی است درباره تأملات نظری عام که به درک تحولات دوران معاصر کمک می‌کند. باومن با اشاره به نقش روشنفکران و اهمیت فرهنگ در دوره معاصر به نحوی مؤثرتر از گیدنز به ما کمک می‌کند تا متوجه شویم که فرهنگ در نهادهای فرهنگی و همچنین فعالیتهای فرهنگی در این دوران، اهمیت بیشتری یافته است. اما چیزی که در بحثهای باومن به چشم نمی‌خورد، بحث تخصصی و متمرکز و اجتناب از کلی‌گویی‌های جامعه‌شناسی دوران مدرنیت است. تمایل به نظریه‌پردازی کلان در جامعه‌شناسی بعد از جنگ جهانی دوم، در آمریکا، تأثیر زیادی بر نقش عملی جامعه‌شناسی در فهم مقوله‌های اجتماعی گذاشت، به طوری که میلز، با ابراز خستگی از خواندن متنهای مفصل پارسونز کمک کرد که جامعه‌شناسی به سمت تخصص‌گرایی سوق داده شود. این طور به نظر می‌آید که بحثهای باومن در واقع اشاره‌ای است که او به برخی مسائل نظری می‌کند که در واقع از نوع مسائل نظری دوران پارسونزی است و باومن برای پاسخ به این مسائل پیشنهاد بنیانگذاری جامعه‌شناسی پُست - مدرن را می‌کند اما خود در تله کلی‌گوییهای دوران مدرنیسم گرفتار می‌شود. ولی در سال ۱۹۹۷، در جامعه‌شناسی آمریکا، بار دیگر برای ساخت ابزار پی‌ریزی این جامعه‌شناسی گامهایی برداشته می‌شود. اینگلهارت به دخالت دادن فرهنگ و متمایز کردن آن از تکنولوژی، که در دوران مدرنیت به تفکر پیشرفت و توسعه در جامعه‌شناسی کمک کرد، اقدام می‌کند. بدین سان او تفکر تک خطی، اعتقاد به موجبیت یک یا چند عامل در تحولات اجتماعی - اقتصادی و تاریخی، اعتقاد به جغرافیایی بودن (غربی بودن) تحولات اجتماعی - اقتصادی، و اعتقاد به ترویج دموکراسی از طریق نوسازی را مورد سوال قرار می‌دهد (همان، صص ۶-۷).

با این همه و با اینکه فرهنگ در مرکز تفکرات اینگلهارت درباره دوره پُست - مدرن و جامعه‌شناسی پُست - مدرن قرار می‌گیرد اما او به این موضوع نمی‌پردازد که فرهنگ چگونه در شکل‌گیری اجتماعی دوران پُست - مدرن دخالت می‌کند.

بنابراین اگر چه گیدنز، باومن و اینگلهارت هر یک به نحوی سعی در تأسیس جامعه‌شناسی دوران پُست - مدرن دارند، اما گیدنز با رد اندیشه انتساب پُست - مدرن به دوران جدید، تنها نشان می‌دهد که دوره جدید نسبت به دوران مدرنیت، منحصر به فرد است. باومن برای اولین بار کوشش کرد تا هم بگوید که دوران پُست - مدرن اتفاق افتاده است و هم نشان دهد که این دوران باید دارای جامعه‌شناسی خاص خود باشد، ولی به جز اشاره به نقش روشنفکران و چند نظر کلی درباره جامعه‌شناسی پُست - مدرن از پرداختن به راههای عملی به کارگیری اندیشه‌های جدید در این جامعه‌شناسی، که می‌تواند راه را برای دست برداشتن از موجبیت‌گرایی

اقتصادی یا تکنولوژیک برای فهم تحولات اجتماعی بگشاید، بازماند. اینگلهارت بدون اینکه اشاره‌ای به گیدنز یا باومن کند تا حدودی به رفع نقایص جامعه‌شناسی آنها پرداخت. او با در نظر گرفتن عنصر فرهنگ نشان داد که فرهنگ نه نقش تعیین‌کنندگی را، همانند عامل تکنولوژیک، بازی می‌کند و نه محل جغرافیایی خاص برای تولید دارد. با این همه او نیز فرهنگ را به معنای عام آن به کاربرد و راه عملی به کارگیری فرهنگ، برای درک شکل‌گیری اجتماعی دوران پُست - مدرن، را نشان نداد.

در این مقاله، با استفاده از مفهوم نظری روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی، می‌خواهیم بگوییم که چگونه می‌توان تحولات جدید دوران پُست - مدرن را شناخت و نیز چگونه می‌توان به مطالعه این تحولات پرداخت.

مفهوم فرهنگ و شیوه‌های فرهنگی

گیدنز بر این عقیده است که، فرهنگ مجموعه‌ای از آداب و رسوم و شیوه‌های زندگی است. به نظر او فرهنگ هم شامل ارزشها، هنجارها و هم کالاهای مادی می‌شود (گیدنز ۱۳۷۶، ص ۳۶). تعریف گیدنز از آن جهت مد نظر است که: ۱. برخوردی جامعه‌شناختی با پدیده فرهنگ دارد. هم از این رو او نه تنها نهادهای اجتماعی بلکه نهادهای فرهنگی را در تعریف خود جای می‌دهد و ۲. به این سبب که بحث درباره شیوه‌های فرهنگی یک بحث جامعه‌شناختی است. شیوه‌های فرهنگی به گروههای اجتماعی متفاوتی مربوط می‌شوند که ضمن تعلق به فرهنگ عام جامعه از سنن، آرمانها، ارزشها و هنجارهایی پیروی می‌کنند که تا حدودی از سنن، آرمانها، ارزشها، و هنجارهای هر گروه دیگر متفاوت است*. اما نکته‌ای که چنین تعریفی از فرهنگ را به تعریف جامعه‌شناختی نزدیک می‌کند این است که گروههای اجتماعی در یک جامعه معین در کنار هم زندگی می‌کنند و بنابر ضرورت‌های مختلفی مجبورند با هم کنش متقابل داشته باشند. حاصل برخورد این گروهها شکل‌گیری شیوه‌های جدیدی از زندگی اجتماعی، چه

*. در اینجا منظور همان اصطلاح سنتی خرده فرهنگ گروهی در جامعه‌شناسی است اما ضمناً خرده فرهنگ در معنای سنتی جامعه‌شناختی به قول

باومن (۱۹۹۲) بک برداشت سیستمی از نوع پارسونزی است که نوع کارکرد آن برای جامعه کل مهم است نه استقلال آن نسبت به فرهنگ جامعه

کل، درحالی که بحث ما در اینجا به شکل‌گیری همین خرده فرهنگها در جامعه کل ارتباط دارد و لولاینکه این خرده فرهنگها کارکرد سیستمی هم

نداشته باشند.

در درون خُرده فرهنگ گروهی و چه در درون فرهنگ عام اجتماعی، خواهد بود. بنابراین بحث از شیوه‌های فرهنگی برای خاطر ارتباطش با ساختارهای روابط گروهی-اجتماعی در حوزه کار جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد.

اما بحث ما از فرهنگ فراتر از تعریف‌گیدنز است، چرا که براین عقیده‌ایم که آنچه انجام می‌دهیم در نتیجه تفکر و معرفت است. بنابراین فرهنگ یک بعد معرفتی دارد و یک بعد عملی - اجرایی که گیدنز بیشتر به جنبه اخیر می‌پردازد. ولی آنچه مردم انجام می‌دهند در نتیجه وفاق فکری درباره سُنن، ارزشها و هنجارهایی است که آن عمل را مشروع و حتی واجب می‌داند*. با این تفکیک می‌توانیم بگوییم که، مقوله‌هایی در فرهنگ مؤثرند که ضرورتاً به شیوه‌ای که اعمال اجتماعی افراد را، که نتیجه فرهنگ‌اند، شکل می‌دهند، قابل شناسایی و مطالعه نیستند و این مقوله‌ها همان مقوله‌های فکری‌اند. بنابراین، دین و مقولات پیچیده دیگر مثل علوم متفاوت اگر چه در فرهنگ تأثیر گذارند ولی تنها بخشی از مقوله فرهنگ را تشکیل می‌دهند. یعنی این مقولات در عین ارتباط با فرهنگ از آن جدایند. از این رو برخورد جامعه‌شناسانه با فرهنگ بهتر است محدود به اعمال و آداب و رسوم باشد تا اینکه مقوله تفکر را هم شامل شود. به هر حال محدوده مفهومی فرهنگ در این مقاله عبارت از جنبه‌های اجتماعی ارزشها، آداب و رسوم و طرز زندگی است.

شیوه‌های فرهنگی

بحث درباره شیوه‌های فرهنگی^۱ منجر می‌شود به بحث درباره شیوه‌های متفاوت تولید فرهنگ و روابط فرهنگی و اعمال فردی و اجتماعی منتسب به آنها. مفهوم شیوه‌های فرهنگی از جهاتی در بحث ما حائز اهمیت است:

*. این تعریف از فرهنگ حتی با بینش پست - مدرنیستی اینگلهارت در باب فرهنگ تفاوت چندانی ندارد. او می‌گوید، «فرهنگ نظامی از ارزشها و دانشهایی است که به صورتی گسترده و فراگیر در بین افراد یک جامعه رواج دارند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند» (اینگلهارت، همان، ص ۱۱). اما می‌بینیم که اینگلهارت به بُعد معرفتی فرهنگ هم اشاره می‌کند.

الف. اگر اینگلهارت دربارهٔ دوران پست - مدرن به بحث می‌پردازد و یا گیدنز* دربارهٔ پیامدهای مدرنیت سخن می‌گوید، اگرچه اطلاق پست - مدرنیسم را به دورهٔ حاضر رد می‌کند، ولی هر دو تفاوت‌های دوران حاضر را با دوران مدرنیسم تأیید می‌کنند. پست - مدرنیسم و مدرنیسم در مقولهٔ فرهنگ در واقع در حوزهٔ رفتار و آداب جدیدی بحث می‌کنند که حاصل کار و علم گذشتگان و فرهنگ گذشته است. ما در اینجا بحث‌های اینگلهارت و گیدنز را در حد مفهوم فرهنگ تقلیل داده‌ایم تا دربارهٔ روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی، به نحو بهتری نتیجه‌گیری کنیم. هرکدام از دورانهای پست - مدرنیسم و مدرنیسم را یک شیوهٔ فرهنگی می‌توان تصور کرد که در مقابل شیوهٔ فرهنگی سنتی قرار می‌گیرند. از جهت تکاملی و نه ارزشی، دورهٔ سنتی ماقبل مدرنیسم و دورهٔ مدرنیسم ماقبل دورهٔ پست - مدرن قرار می‌گیرد. اما مهمتر آنکه شیوهٔ فرهنگی پست - مدرنیستی حاصل تعامل تکثرگرایی فرهنگی گروه‌های اجتماعی و تقبل اجتماعی اصالت تکثر فرهنگی است. بدین لحاظ، شیوهٔ فرهنگی پست - مدرنیسم خود شامل چند شیوهٔ فرهنگی متفاوت است.

ب. می‌خواهیم ساختارهای فرهنگی را به عنوان شیوه‌های فرهنگی معرفی کنیم. مثلاً ساختار فرهنگی ابزار مدارانه^۱ یک شیوهٔ فرهنگی است که در آن نگرش مادی بر رفتار مؤثر است (ببی^۲ ۱۹۹۵، صص ۳۲۰-۳۰۶). این طرز نگرش در جوامع صنعتی و حتی غیر صنعتی به طور مختلف خود را می‌نمایاند. مثلاً در تعریف "پیشرفت" بیشتر به کسب عواید اقتصادی از جامعه تأکید می‌شود (گیدنز ۱۳۷۶ صص ۱۴۱-۱۴۰).

ببی بر این عقیده است که در مقابل رویکرد ابزارمدارانه رویکرد دیگری در آمریکا وجود داشته و این رویکرد رفتار عاطفی - بیانی و سلطهٔ عواطف را ترویج می‌داده است، و آن را تمایلات^۳ می‌نامد (ببی ۱۹۹۵، صص ۳۲۰-۳۰۶). جنبش هیپی‌گری در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در آمریکا نمونهٔ این طرز تفکر است. از نظر ما این ساختارها در واقع شیوه‌های فرهنگی‌اند چرا که چگونگی شکل‌گیری فرهنگ را توسط افراد و گروه‌ها، بخصوص در دوران پست-مدرن، نشان می‌دهند و روابط فرهنگی مؤثر بر رفتار اجتماعی افراد و گروه‌ها را تعیین

* * * برای اطلاع بیشتر رک به: گیدنز ۱۳۷۷.

1 . Instrumentalist

2 . Babbie

3 . Expressive

می‌کنند. ساخت، یک قالب کلی است (و جبر رفتاری را تداعی می‌کند) در حالی که شیوه، یک طرز انتخاب یا یک طرز رفتار است که می‌تواند حتی به شکل یک زیر ساخت، در کنار سایر زیرساختها، در درون ساخت کلی موجود باشد* . و به همین دلیل ما به جای مفهوم ساختار فرهنگی مفهوم شیوه فرهنگی را انتخاب کردیم. در بحثهای بعدی خواهیم دید که شیوه‌های فرهنگی چگونه در کنار هم قرار دارند بی اینکه ساختارمند به معنای الگوبندیهای پایدار باشند. این طرز نگرش به شیوه‌های فرهنگی، بخصوص از این نظر مهم است که ساخت را به معنای تامیت‌گرایی مدرنیستی آن در کانون نظریه‌سازی جامعه‌شناسی قرار نمی‌دهد و از اهمیت جبرگرایی رفتاری و فرهنگی می‌کاهد. این بدان معناست که در نظریه پُست - مدرنیستی جامعه‌شناسی می‌پذیریم که در دوران معاصر یک فرهنگ عام و ساختارمند، که افراد را به طرز یکسانی هنجار پذیر کند، دیگر شکل نمی‌گیرد.

پ . ساختار فرهنگی یک مفهوم نظری دیگر نیز با خود به همراه دارد و آن اعتقاد به تظور تک خطی است، یعنی همان نقص نظری که در جامعه‌شناسی کلاسیک و به هنگام پرسش "آیا راه دیگری هم هست؟" به چشم می‌خورد. اینگلهارت هم دقیقاً همین اشکال را بر موجبیت‌گرایی، در مطالعه تحول تاریخی، می‌گیرد (اینگلهارت، همان، صص ۱۳-۷). در حالی که ما در بحث خود درباره پُست - مدرنیسم به تفکر چند خطی معتقدیم و به لحاظ نظری مفهوم شیوه فرهنگی راه را برای تبیین تظور چند خطی باز می‌کند. براین عقیده‌ایم که از میان شیوه‌های متفاوت فرهنگی احتمالاً یکی که با تحولات پست - مدرنیسم همخوانتر است و یا حتی جنبه‌هایی از همه شیوه‌های فرهنگی موجود را داراست، ممکن است به نسل آتی انتقال یابد.

ت . به لحاظ معرفت‌شناسی، معتقدیم که اندیشه تفکر تک خطی در تاریخ محدود به دوران مدرنیسم است. و اصولاً به همین دلیل تفکر تک خطی مانع شناخت تاریخ و تحول تاریخی اجتماعی است. به عبارت دیگر، دوران مدرنیسم تفکر حاکمیت فرهنگ برتر را بر

* . ر. ک. به : بحث اتنومتودولوژیستها (گیدنز ۱۳۷۶، بی ۱۹۹۵، صص ۴۵-۴۴)، در حالی که ساختارگرایانی مثل دورکیم و پارسونز و تئوریسین‌های تضاد و مارکس به ساختارها به عنوان تمامیت‌های از قبل موجود می‌نگرند که فرد باید با قواعد آنها خود را تطبیق دهد، گارفینکل و گافمن به تولید مداوم ساختارها توسط افراد و گروهها اشاره می‌کنند. از این نظر، معنایی که گارفینکل و گافمن از ساخت ارائه می‌دهند کلیت محدودتری را نسبت به معنای ساخت در ادبیات مارکسیسم تداعی می‌کند. همچنین، فرد یا گروه در این کلیت یک کنشگر منفعل نیست.

سرنوشت بشر و به تبع آن، رسوخ مؤسسه‌های سرمایه‌داری را در اقتصاد و فرهنگ‌های غیرسرمایه‌داری جایز می‌دانست. با شروع دوران جدیدتر، که ظواهر آن در سالهای پایانی ۱۹۷۰ میلادی با نوعی نسبی‌گرایی فرهنگی هویدا شد، اصولی که مبتنی بود بر رد اندیشه برتری فرهنگی، مشروعیت یافت*. برای خاطر احتراز از تکرار چنین اشتباه مفهومی درباره برتری فرهنگی، بهتر دیدیم که شیوه فرهنگی را، که اشاره به طرز زندگی دارد، به جای مفهوم فرهنگ، که به ارزشهای جمعی جامعه کلان مربوط می‌شود، به کار بریم. با این جایگزینی مفهومی می‌توان گفت که تنها یک شیوه فرهنگی در هر جامعه وجود ندارد که بتوان با مقایسه آن با جوامع دیگر یا بین گروه‌های مختلف به اندیشه برتری فرهنگی مشروعیت داد.

بنابر آنچه اشاره شد، درک شیوه‌های فرهنگی روزنه جدیدی برای درک تحولات دوران پست-مدرن به دست می‌دهد که این شیوه‌ها باید به شکلی که خواهیم گفت با هم روابط ترکیبی داشته باشند.

مفهوم روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی

بنیاد نظری بحث ما بر روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی، قرار دارد. ابتدا می‌پردازیم به مفهوم روابط ترکیبی. این اصطلاح، نخستین بار، در کتاب تیلور^۱، در مباحث اقتصاد سیاسی، آمده است. تیلور خاطر نشان می‌سازد که بحثهای نوسازی هازلینز و دیگران که در مقابل آنها بحثهای گوندر فرانک** مطرح شده تا چه حد دارای نقص نظری هستند. فرانک بر این عقیده بود که مکتب نوسازی ایدئولوژی سرمایه‌داری بعد از جنگ دوم جهانی، برای رسوخ به جهان سوم و فرار از بحرانهای ادواری اقتصادی غرب بوده است. به عقیده او روابط وابستگی، حاصل قرنهای روابط استثماری بین غرب و کشورهای در حال توسعه امروزی است. اما واقع امر، برخلاف نظر فرانک این است که بسیاری از کشورهای در حال توسعه از آثار جنبی تکاثر سرمایه^۲ سود برده و

*. اندیشه برتری فرهنگی در دوران مدرنیسم در سطوح خرد و کلان عموماً به قطبی کردن جماعات خرد و کلان انجامید. از طرفی، به بن بست رسیدن ذهنیت توسعه کشورهای توسعه نیافته (ر.ک. به فزلسلی ۱۳۷۶) به جنبشهای ضد سلطه‌گرایی انجامید و از طرف دیگر، بی‌توجهی به جهان متفاوت زنان و مردان به رشد جنبشهای فمینیستی منجر شد.

1 . Taylor

** . ر.ک. به: آندره گوندر فرانک ۱۳۵۹.

به توسعه نسبی رسیده‌اند، مثل آنچه در کشورهای جنوب شرقی آسیا اتفاق افتاده است. حاصل کلام اینکه نه بحث فرانک و نه بحث طرفداران مکتب نوسازی ظاهراً بیانگر تک - ساختی بودن روابط اجتماعی در کشورها و جوامع مختلف نیست. در کشورهای آسیای جنوب شرقی هم جنبه‌هایی از توسعه نیافتگی را می‌توان یافت که ذکر آن از حوصله این بحث خارج است. این قضیه ما را بر آن می‌دارد که فرضیه تک - ساختی بودن روابط اجتماعی - اقتصادی در جوامع را از نظر مفهومی بی‌اعتبار بدانیم.

تیلور از همین ضعف نظری طرفداران نظریه نوسازی و مکتب وابستگی استفاده و نظریه روابط ترکیبی شیوه‌های تولیدی^۱ را مطرح می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که آنچه در کشورهای در حال توسعه و یا بسیاری کشورهای دیگر وجود دارد، ترکیبی است از انواع شیوه‌های تولید، که در دوران معاصر فقدان هر شیوه باعث به هم ریختگی ساختاری می‌شود. از نظر او هر شیوه بنابر مقتضیات ساختاری کل جامعه یک ضرورت به نظر می‌آید و عدم آن باعث به هم ریختگی ساختاری می‌شود. در جوامع معاصر، بخصوص در کشورهای در حال توسعه یا بهتر است بگوییم در کشورهای توسعه نیافته، یک شیوه تولید خاص وجود ندارد، بلکه ترکیبی از شیوه‌های تولیدی وجود دارند که یک ساخت کلی را تشکیل می‌دهند، اما یکی از شیوه‌ها غالب است. جالبتر آنکه تیلور تبیین می‌کند که همین روابط ترکیبی نه تنها باعث انهدام شیوه‌های تولید سنتی نشده‌اند که در مواردی آنها را تقویت هم کرده‌اند. مثلاً شیوه تولید سرمایه‌داری جنبه‌هایی از شیوه تولید آسیایی را در برخی کشورهای آسیایی مثل ویتنام تقویت کرده چرا که وجود شیوه تولید آسیایی خروج مازاد اضافی را از بخش کشاورزی سنتی، احتمالاً بهتر از زمانی تسهیل می‌کند که کل ساختار شامل تنها شیوه تولید سرمایه‌داری باشد. پس بحث از روابط ترکیبی در واقع بحث از یک ساختار کلی است که اجزای آن هر چند دارای هویت مستقل هستند، اما روابط ترکیبی خاصی با هم دارند که در رسیدن به هدف یا اهداف خاصی به هم کمک می‌کنند. بخصوص آنکه بر خلاف سنت تحلیلی مارکسیسم ارتدوکس که می‌گوید هر شیوه تولید که غالب می‌شود شیوه تولید قبلی را بر می‌اندازد، تیلور نشان می‌دهد که در جوامع جدید این چنین نبوده‌است.

به نظر می‌رسد که ابتکار تیلور را، که مربوط به نظریه پردازی پایان دوره مدرنیسم در غرب

2 . Marginal Effects of Capital Accumulation

1 . Articulation of Modes of Production

است، می‌توان در نظریه‌های دوران پُست - مدرنیسم به کار بست. البته با این توضیح که حتی تیلور هم به این واقعیت، که نقص واقعی در نظریه تاریخی مارکسیسم بود و نه در چگونگی فهم استثمار در جهان توسعه نیافته، دست نیافت. به همین دلیل ما تلاش او را آخرین تلاش برای رفع نقائص نظریه‌های دوران مدرنیسم می‌دانیم و از منظر تکثر و چند وجهی بودن پدیده‌های اجتماعی وارد بحث شناخت جامعه نو می‌شویم.

با این توضیح باید بگوییم که اینگلههارت دوران پُست - مدرن را دوران حاکمیت فرهنگ و عناصر فرهنگی قلمداد کرده ولی به تبیین واقعیت روابط ترکیبی فرهنگها در یک ساختار کلی در جوامع جهان توسعه نیافته، که پُست - مدرنیسم را تجربه نکرده‌اند، نپرداخته است. نظریه مک لوهان در باب شکل‌گیری دهکده جهانی، که سی سال پیش خبر آن را داده بود، امروزه با سرعت ارتباط اطلاعات از طریق اینترنت و پُست الکترونیکی واقعیتی عینی یافته* ولی آثار آن در جهان غرب و در جهان توسعه نیافته یکسان نبوده است. اینترنت و پُست الکترونیکی واقعیتی است که جهان توسعه نیافته نتوانسته است در مقابل آنها مقاومت کند**.* انتقال اطلاعات در مدت کوتاه سبب شده تا از نظر ارتباطات تفاوت چندانی از حیث انتقال دانش روز در میان جهان غرب و جهان توسعه نیافته نباشد. ولی ساختارهای فرهنگی اجتماعی در غرب و جهان توسعه نیافته کماکان متفاوت و از نوع مدرنیستی آن است.

بحث در واقع این است که چند نوع فرهنگ در جهان توسعه نیافته در حال کنش متقابل با یکدیگرند. از یک سو بینشهای سنتی جهان توسعه نیافته وجود دارند که اتفاقاً عدم آنها شیرازه اجتماعی کشورهای توسعه نیافته را متأثر می‌کند، از طرف دیگر توسعه اقتصادی و رابطه با کشورهای توسعه یافته نوعی پیشرفت تکنولوژیک را به بار آورده که حاصل توسعه روابط میان این کشورها در دوران مدرنیسم است و بالاخره از طرفی هم تبدلات ارتباطاتی قرار دارند که فرهنگ و چگونگی آداب و رسوم را تحت تأثیر قرار می‌دهند، که این یکی هم فراورده دوران پُست مدرنیستی دهه ۱۹۹۰ میلادی است. حاصل کلام چیزی نیست جز اینکه بپذیریم که چندین نوع شیوه فرهنگی وجود دارند که مردم را در هر کجا که باشند در ایجاد رابطه با یکدیگر و زندگی روزمره تحت تأثیر قرار می‌دهند.

*. نشریه خبری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آلمان در شماره‌های ۲۳-۲۲ (۱۳۷۷) در صفحات ۷ تا ۹ آخرین وضعیت اینترنت و

پیشرفتهای آن در حوزه‌های مختلف زندگی را به بحث می‌گذارد.

** . ر.ک. به: هنسون و نارولا، ۱۳۷۳.

هدف استقرار روابط ترکیبی در جامعه نو

یکی از سئوالهایی که ممکن است در این زمینه مطرح باشد، این است که هدف از وقوع روابط ترکیبی چیست؟ چرا جوامع به روابط ترکیبی نیاز دارند تا ادامه حیات دهند؟ برای پاسخ به این پرسشها برمی گردیم به بحث اینگلهارت؛ تافلر^۱؛ گیدنز و باومن درباره عدم ثبات و بی قراری پدیده های اجتماعی در دوران معاصر. آنچه مشخصه دوران معاصر است وجود تنشها و کشمکشهای مداوم فرهنگی - اجتماعی در درون و بین جوامع است. وضعیت فرد و جامعه و رابطه آنها با هم در دوران معاصر بیش از هر زمانی بی قاعده شده است. از طرف دیگر حقوق افراد و گروهها بیش از هر زمانی مورد توجه دولتها و ملتها قرار گرفته است.* حاصل این بی قراری پدیده های اجتماعی، از طرفی، و رشد اندیشه های دموکراسی خواهی، از طرف دیگر، این است که جامعه نو، بر خلاف دوران مدرنیسم، از طریق به کارگیری زور هنجارپذیر نخواهد شد، چرا که تنوع گرایی و تکثرگرایی مانع ترسیم هنجارهای نهادی شده عمومی است (ببی ۱۹۵۵، صص ۴۶-۴۵)** که شیوه های استفاده از زور بتواند آنها را تثبیت کند. بنابراین برای حفظ تعادل سیستمی، از طرفی، و برای حفظ تعادل روانی فردی و اجتماعی، از طرف دیگر، نظام جدیدی از روابط بین منافع و فرهنگ گروهها و افراد باید به وجود آید که ضمن حفظ منافع افراد و گروهها آنها را برای زندگی در جامعه آماده کند. و از آنجا که تجربه دوران مدرنیسم متناقض با بی قراری پدیده های اجتماعی و اندیشه های دموکراسی فردی و گروهی است (چرا که گفتیم دوران مدرنیسم منافع گروهها را از طریق سلطه هنجارهای گروهی خاص دنبال می کند) بنابراین چنین به نظر می آید که روابط ترکیبی شیوه های فرهنگی به جای ترویج فرهنگ عمومی می نشیند تا تعادل جدیدی در سیستم اجتماعی جوامع معاصر به وجود آورد. حتی اگر آنچنان که گیدنز می گوید دوره معاصر دوره تشدید مدرنیت است. مشخصه این

1 . Taffler

* . ر.ک. به : بحث اینگلهارت، همان، درباره امکان بیشتر وقوع ایده های دموکراتیک در دوران معاصر.

** . بی خاطر نشان می سازد که یکی از زمینه های رشد نظریه های فمینیستی بر پایه رد مفهوم "دیگری تعمیم یافته" که جورج هربرت مید آن را ابداع

کرده بود، استوار است. این مفهوم از نظر فمینیست ها فقط ارزشهای مردان طبقه متوسط آمریکا را منعکس می کند و زنان را شامل نمی شود. این امر به

خوبی نشان می دهد که زمینه های رشد تکثرگرایی تا چه حد نظریه های جامعه شناسی را تحت تأثیر قرار داده است.

دوران را اگر انتقالی در نظر بگیریم هدف روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی برقراری رابطه فرهنگی میان گروه‌های متفاوت است تا با ضایعات کمتری دوره انتقالی را سپری کنیم*.

روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت که، روابط ترکیبی به وضعیتی شبیه اجزای ارگانسیم بدن اشاره می‌کند. در این زمینه بهترین مثال مربوط به وضعیت پنجه دست و ارتباط استخوانها با یکدیگر و با آرنج، بازو و تنه انسان است. استخوانهای کوچک در انگشتان دست هویت مستقلی دارند ولی با هم رابطه ترکیبی خاصی برقرار می‌کنند تا وظیفه بلند کردن اجسام یا نوشتن و یا هر کار دیگری را به عهده گیرند. هیچ رابطه مصنوعی هنوز نتوانسته جایگزین رابطه ترکیبی اعضای ارگانسیم بدن، نظیر رابطه انگشتان دست یا مچ و بازو شود. این بهترین مثال از یک رابطه ترکیبی^۱ است چرا که به خوبی نمایانگر حرکات ترکیبی اجزای دست برای انجام هدف خاصی است. با این توضیحات آیا می‌توان گفت که این رابطه ترکیبی در روابط فرهنگی جوامع معاصر همان رابطه انگشتان، دست و بازو را تداعی می‌کند یا خیر؟

برمی‌گردیم به بحث روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی؛ به نظر می‌رسد که در دوران جدید، درست همان گونه که اینگلهارت می‌گوید، تحولاتی که جوامع بشری را تحت تأثیر قرار می‌دهند از نوع تحولات تکنولوژیک نخواهد بود. یعنی حاکمیت از آن تکنولوژی نیست بلکه این فرهنگ است که اهمیت پیدا کرده است. (اینگلهارت، همان؛ باومن، همان). بر خلاف دوران مدرنیسم که در آن تکنولوژی و تحولات آن محدود به جغرافیای خاصی بود و باید به فراخور مناسبات خاصی (به قول فرانک مناسبات وابستگی) به سایر کشورها یا جوامع انتقال پیدا می‌کرد، فرهنگ و حاکمیت فرهنگ بر روابط اجتماعی محلی و جهانی اولاً محل خاصی برای تولید ندارد، ثانیاً محدوده جغرافیایی خاصی هم برای پرورش ندارد بلکه در همه جا هست. نکته دیگر اینکه در دوران معاصر تلاشی اجتماعی برای پس زدن سنت و مدرنیسم انجام نمی‌گیرد، بلکه جنبه‌هایی از سنت و مدرنیسم در دوران معاصر رشد دوباره می‌یابند (اینگلهارت، همان).

*. احتمالاً بحث گرامشی در سالهای ۱۹۵۰ و بحث اینگلهارت ۱۳۷۷ و ۱۹۹۲ باومن در سالهای اخیر درباره اهمیت فرهنگ و قشر روشنفکر

به این واقعیت اشاره می‌کند که فرهنگ تعیین کننده میزان تعادل در جوامع جدید است.

به عبارت دیگر پُست مدرنیسم یک عکس‌العمل نسبت به مدرنیسم و سنت به معنای بیرون راندن آنها نیست.

در اینجا است که این سؤال پیش می‌آید که اگر قرار نیست که سنت و مدرنیسم از صحنه عوامل مؤثر بر تحولات معاصر بیرون رانده شوند، پس جامعه جدید چه وضعی، از حیث نوع فرهنگ حاکم، پیدا می‌کند؟ به عبارت دیگر دوران پُست - مدرن چه دورانی است؟ و مهمتر اینکه جامعه جدید در ایران چه وضعی دارد؟

برای پاسخ به این پرسشها برمی‌گردیم به چارچوب نظریه روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی که به نظر می‌رسد آنچه در جوامع جدید (اعم از توسعه یافته یا نیافته) رخ می‌دهد برقرار شدن رابطه ترکیبی میان فرهنگهاست نه پس زدن یکی و جایگزین شدن دیگری*. جالب آنکه این روابط ترکیبی در هر جامعه‌ای به فراخور مناسبات فرهنگی سنتی و مدرنیسم رخ می‌دهد. از این منظر دیدگاههای مبتنی بر ارزشگذاری خانواده و رشد روابط عاطفی که مخالف رشد سرمایه‌داری‌اند، یعنی سرمایه‌داری به مثابه سیستمی که خواستار جداسازی انسانها و استفاده از نیروی کار آنهاست، در کنار رشد تکنولوژیک و روابط سرمایه‌دارانه که خواستار روابط فوق است، رشد می‌کنند. به این لحاظ تنش و ناهنجاری درونی در جوامع جدید بیشتر از جوامع دوران مدرنیسم است. چراکه تلاش اساسی در جهت یکسان سازی فرهنگی صورت نمی‌گیرد، بلکه تکثر فرهنگی از ارزشهای جامعه جدید است. به همین دلیل تنش و ناهنجاری بین گروههای متعدد، نسبت به دوران مدرنیسم، وجود دارد و نظام هنجاری مشخصی برای پیروی اکثریت به معنای مدرنیستی آن معرفی نمی‌شود**.

بدین معنا، می‌توان تصور کرد که نیاز به یکنوع وفاق جدید برای ارزشها و رفتارها، گروهها و حتی جوامع را به سوی یکدیگر می‌کشاند. این همان زمینه‌ای است که روابط ترکیبی بین شیوه‌های فرهنگی را پی‌ریزی خواهد کرد که شواهد آن در بسیاری از جوامع مشهود است. گیدنز

* . داروینیسم اجتماعی اسپنسر در اواخر قرن ۱۹ و نظریه‌های نوسازی دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی از جمله مهمترین نظریه‌های دوران مدرنیسم‌اند که برتری فرهنگی را مطرح می‌کردند. ذکر این نکته نیز ضروری است که در همان دهه ۵۰ و به دلیل سابقه کمک داروینیسم به رشد نژادپرستی، نسبی‌گرایی فرهنگی در پاسخ به داروینیسم و با قبول ارزش نسبی فرهنگهای مختلف به وجود آمد. اما این نیز توانست به روابط ترکیبی که امروز در نظر ماست بینجامد.

** . باومن ۱۹۹۲ و گیدنز ۱۳۷۶ خاطر نشان می‌سازند که در دوران مدرنیسم هنجارهای سیستمی پارسونزی که به تعادل سیستم کمک می‌کنند، از

خاطر نشان می‌سازد که نظریه‌های متنوعی در باب شکل‌گیری گروه‌های همالان جوانان و زنان و اقلیتها در حال تکوین است. به نظر می‌رسد که مسأله قومیتها در آمریکا و اروپا که با جنبش حقوق مدنی در سالهای ۱۹۶۰ به شکل جدی مطرح شد، به طور تصادفی به وضعیت فعلی، که متضمن پذیرش اقلیتها و حقوق اجتماعی و مدنی آنهاست، منجر نشده است. مسأله حقوقی سیمپسون^۱، در سال ۱۹۹۴، به خوبی نشان داد که افکار عمومی آمریکا حول محور نژاد و قومیت تقسیم‌بندی شده است.* این مسأله همچنین نشان داد که برخلاف گذشته افکار عمومی، با به کارگیری اهرم قانون، برای احقاق حقوق آنها نیز اقدام می‌کند. حاصل کار چنین شده است که اقلیتها و نژادها پذیرفته‌اند که هرچند مشابه هم نیستند اما باید در کنار هم زندگی کنند.

این موضوع حاکی از آن است که جامعه جدید، ضمن برخورد با تنشها، در صدد از میان برداشتن اقلیتها و گروه‌هایی که با جامعه کل ناهمگون‌اند نیست، بلکه از طریق روابط ترکیبی مناسبات جدیدی را جایگزین می‌کند که همزیستی را، البته نه به معنای مدرنیستی آن، امکان‌پذیر می‌سازد.**

حال که مفهوم روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی تا حدودی روشن شد، بهتر است عناصری را که در جامعه جدید، بالاخص در ایران، در روابط ترکیبی نقش دارند مورد ارزیابی قرار دهیم. به عبارت دیگر، می‌خواهیم بگوییم که چه عناصری از شیوه‌های فرهنگی مختلف در روابط ترکیبی دوران معاصر وارد شده‌اند یا خواهند شد.

به نظر می‌رسد در غرب سه عنصر اساسی در روابط ترکیبی در حال ایفای نقش هستند. البته، عناصر دیگری را نیز می‌توان ذکر کرد ولی شاید بتوان جوانان، زنان و اقلیت‌های قومی-نژادی را، در کشورهای غربی، به عنوان مهمترین عناصری که به شکل‌گیری تشکیلات

1 . O.J. Simpson

* . یکی از فوتبالیست‌های آمریکایی به قتل همسر سفید پوستش متهم شد. در این ماجرا در اثر تبلیغات رسانه‌های غربی، و جریان محاکمه او یک سال به طول انجامید و هر روز به طور مستقیم از تلویزیون و رادیو پخش می‌شد. او سرانجام و ظاهراً تحت تأثیر فشار افکار عمومی سیاهان آمریکا، علی‌رغم شواهد زیاد، از محکومیت رهایی یافت.

** . همزیستی، از نوع مدرنیستی آن، بیشتر به اغماض اکثریت در برابر اقلیت‌های قومی اشاره دارد تا پذیرش اقلیتها به مثابه فرهنگ‌های متفاوتی که قابلیت زندگی اجتماعی در جامعه کل را دارا می‌باشند. اما، در دوران پست-مدرن همه اقوام اعم از اکثریت یا اقلیت می‌پذیرند که همه از حقوق اجتماعی یکسانی براساس شهروندی و نه بر اساس در اقلیت بودن یا در اکثریت بودن، برخوردارند.

اجتماعی-فرهنگی نوین دوران پُست - مدرنیسم و روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی کمک می‌کنند، نام برد.

اولین رابطه ترکیبی مربوط به نسلهاست* (مانهایم^۱ ۱۹۷۲، صص ۳۲۰ - ۲۷۶). اینکه اینگلهارت می‌گوید نسل جدید باید اندیشه‌های نو را پی افکند نه اینکه نسلهای قدیمی و افکار آنها را مورد سؤال قرار دهد و بعد اندیشه‌های نو را بنا کند، بیانگر این است که نسلها برای خاطر ماهیت فکری - معرفتی متغیر آنها از هم قابل تفکیک‌اند و لذا نباید به دعوای جوانان و سالمندان از لحاظ مفهومی اعتبار بخشید***. از همین جاست که در می‌یابیم نخستین رابطه ترکیبی رابطه بین نسلهاست، که اتفاقاً در گذشته برای خاطر اعتباری که به تفکیک سنی و آثار فرهنگی آن می‌داده‌اند، حالت ترکیبی نمی‌یافته و پیران به عنوان مُراد و جوانان به عنوان مرید، مرزهای غیر قابل نفوذی داشته‌اند. در حالی که امروز فاصله نسلی برای خاطر رشد دانش روان‌شناسی و ارتقای دانش مردم در خصوص روابط بین نسلها و نیاز مبرم به نزدیکی روابط، کمتر شده و روابط ترکیبی فرهنگی بین نسلها در حال گسترش است*** (اسپنسر^۲ ۱۹۹۰، صص ۱۵۰-۱۳۰).

دومین رابطه ترکیبی که زمینه آن با جنبش زنان در اواخر قرن نوزده آغاز شد، تا سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مسکوت ماند تا اینکه مجدداً و به دنبال جنبش حقوق مدنی شدت گرفت و امروزه با رشد نظریه‌های فمینیستی تقویت شده است. فمینیسم که با بی‌اعتبار کردن نظریه‌های

* . مانهایم نیز در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی به مسأله نسلها و ارتباط آن با مسائلی نظیر مفهوم زمان و ارتباط آن با نسلها و نیز مفهوم تقابل نسلها پرداخت. اگرچه مقاله او سالها قبل از دوران حاضر نوشته شده ولی به وضوح خاطر نشان می‌سازد که نسلها نقش اساسی در فهم و درک و انتقال دانش و معرفت دارند. در اینجا نیز ما می‌خواهیم نشان دهیم که همین پدیده تقابل نسلها سالها در دوران مدرنیسم مانع تکثرگرایی و عامل تفکیک فرهنگی در بین نسلها بوده است و در دوران حاضر تنها روابط ترکیبی نقص مذکور را اصلاح می‌کند.

1 . Mannheim

** . فراموش نکنیم که جامعه‌شناسی دوران مدرنیسم به چنین ساختارهایی نظیر روابط بین نسلها، مفهوم جوانی، پیری و... به لحاظ نقش آنها در تعادل ساختار خانواده و در نهایت تعادل سیستم اجتماعی اهمیت می‌داد. جامعه‌شناسی سیستم‌گرای پارسونز سرآمد این جامعه‌شناسی بود زیرا نگرانی ساختارگرایان از بهم ریختگی سیستم‌های اجتماعی در اثر نیازهای نسلها (به عنوان مثال) را منعکس می‌کرد.

*** . این موضوع حاکی از آن است که در کشورهای غربی مثل کانادا تفکیک سنی به معنای شکل‌گیری گروه‌های فرهنگی که هر یک با آرمانهای جداگانه‌ای در جامعه زندگی می‌کنند از واقعیت‌های دنیای امروز است.

2 . Spencer

دوران مدرنیسم تقویت شد (ببی، همان، صص ۴۶-۴۵) امروزه به دانشگاه‌های غربی راه یافته و معرفت‌شناسی و پداگوژی* (تعلیم دانش) را تحت تأثیر قرار داده است. خلاصه کلام اینکه زمزمه‌های تجدید نظر درباره چگونگی فهم دانش اجتماعی - انسانی از دیدگاهی بی‌طرفانه (و نه مردانه) به گوش می‌رسد. حاصل این تنازعات این بوده که نوعی نیاز به تجدید نظر در روابط اجتماعی بین زنان و مردان احساس شده است. به نظر می‌رسد که نتیجه این تنازعات شکل‌گیری نوعی رابطه ترکیبی بین فرهنگ اجتماعی زنان و مردان در دوران معاصر غرب بوده است که البته راه درازی را در پیش دارد تا به ترکیب کامل - یعنی به درجه‌ای که دو جنس با قراردادهایی که منافع متقابل را تأمین کند و وارد روابط اجتماعی با یکدیگر شوند - بینجامد**.

و اما سومین رابطه ترکیبی رابطه‌ای است که بین قومیتها در حال شکل گرفتن است که قبلاً گفته‌ایم و در اینجا بیش از این توضیح نمی‌دهیم.

با این توضیحات می‌توان نتیجه گرفت که جامعه معاصر غرب به سوی روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی متفاوتی پیش می‌رود که مهمترین عناصر آن را زنان، جوانان و اقلیتهای قومی و نژادی تشکیل می‌دهند.

و اما سؤال این است که وضعیت در ایران معاصر چگونه است؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا باید یادآور شویم که جامعه جدید پست - مدرن غربی با خود عناصر فرهنگی جدیدی را آورده است از جمله از هم‌پاشیدگی خانواده هسته‌ای و روانه شدن جوانان به داخل گروه‌های همالان و یا کاهش شدید نرخ ازدواج (روزنامه همشهری، ۲۷ بهمن ۱۳۷۷، ص ۲۰). در ایران چنین نتایجی مخصوصاً در حوزه خانواده و ازدواج در حال حاضر قابل حصول نبوده و قابل مقایسه با جوامع غربی نیست. اما حضور زنان در دوره بعد از انقلاب اسلامی آنان را ابتدا از لحاظ سیاسی فعال کرد و سپس انگیزه آنها را برای مشارکت اجتماعی افزایش داد. در سال ۱۳۷۷ برای اولین بار تعداد زنان در میان قبول شدگان کنکور ۵۲ درصد و مردان ۴۸ درصد بود. واضح است که چنین تغییراتی در آینده منجر به افزایش آگاهی زنان و رشد نیازهای حقوقی-مدنی آنها خواهد شد. از این لحاظ نوعی تجدید نظر در روابط اجتماعی آنها به وقوع خواهد پیوست که متضمن رشد روابط ترکیبی میان زنان و مردان خواهد بود. اما قصد ما پرداختن به آینده نیست

* . پداگوژی به شیوه، هنر و دانش تعلیم و آموزش علم اطلاق می‌شود.

** . برای آگاهی از تازه‌ترین تحولات اجتماعی درباره زنان غربی به گزارش پسرینه (شماره ۵ آذر ماه ۱۳۷۷) که ریزنی جمهوری اسلامی ایران

درباره زنان آلمانی تهیه کرده است، مراجعه کنید.

بلکه نکته این است که در حال حاضر هم تغییراتی به خصوص در حوزه فرهنگ و فعالیتهای فرهنگی زنان رخ داده که، همان طور که خواهیم گفت، زنان را برای تغییر فرهنگی جامعه معاصر آماده می‌کند. از لحاظ نظری و مفهومی (روابط ترکیبی) این خود آغاز شکل‌گیری روابط ترکیبی در میان دو جنس است.

از لحاظ تفاوت‌های بین نسلی هم تغییرات شگرفی در ایران معاصر رخ داده است. نخست اینکه با سپری شدن سالهای ۱۳۶۰، یعنی سالهای رشد ناگهانی جمعیت نوزادان^۱ تعداد زیادی کودک به جمعیت ایران اضافه شد که اکنون دوران نوجوانی و جوانی خود را سپری می‌کنند. این جوانان کسانی هستند که تجربه دوران قبل از انقلاب را ندارند و خود را از نسل دیگری می‌دانند. همین تفاوت‌های بین نسلی احتمال دارد در آینده از طریق ترکیب دو فرهنگ جوانان و نسلهای کهنتر در دوران معاصر، ساختارهای روابط اجتماعی متقابل نوینی را پی ریزی کند. در حوزه اقلیتهای نژادی - قومی نیز می‌توان به بررسی وضعیت اقلیتهای قومی در ایران پرداخت. نکته این است که بحث از اقلیت نژادی در ایران، آن طور که در غرب و تاریخ غرب وجود داشته و جنبه تنازع نژادی داشته، گمراه‌کننده است ولی قومیت‌های ترک، فارس، کرد، عرب و بلوچ و غیره را می‌توان در حوزه تحلیل روابط ترکیبی وارد کرد. به نظر من وضعیت ترکها در ایران از بسیاری جهات جالب توجه است و ما تحلیل روابط ترکیبی را در این بحث به روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی ترکها و سایر اقوام، بخصوص فارسها محدود می‌کنیم.

به لحاظ زبان و شیوه آداب و رسوم تفاوت‌هایی بین قومیت آذری و قومیت فارس و از لحاظ مذهب نزدیکی فراوانی بین این دو قومیت وجود دارد. تاریخ سیاسی آذربایجان در گذشته و بخصوص با جدایی بخشی از ایران در ۱۸۱۳ و ۱۸۲۶ (عهدنامه ترکمن‌چای و گلستان) تا حدودی بر شکل‌گیری فرهنگی مشترک ایرانی اثر بازدارنده گذاشت. اما امتزاج فرهنگی زیادی بین قومیت فارس و آذری، از طریق ازدواج و مذهب، رخ داد. چنین به نظر می‌آید که نوعی روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی قومی بین این دو قومیت رخ داده که ضمن حفظ خصائل فرهنگی مجزا در هر یک از دو قومیت، خصائل مشترکی در میان آنها را شکل داده و تقویت کرده است.

اما نکته اینجاست که بحث از روابط ترکیبی بین قومیتها در ایران به اندازه روابط ترکیبی بین نسلها و بین دو جنس آسان نیست. در حالی که روابط ترکیبی بین نسلها و دو جنس در واقع

یک پدیده معاصر است. روابط ترکیبی بین قومیتها بیشتر یک پدیده تاریخی است تا معاصر. بدین لحاظ و به جهت نقص مفهومی روابط ترکیبی بین اقوام در ایران، به نظر می آید تحلیل روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی، به عنوان نتیجه عملکرد پدیده‌های پُست - مدرنی بر روابط اجتماعی ایران، فقط قابل کاربرد برای تحلیل روابط بین نسلی و بین دو جنس باشد.

حاصل کلام اینکه ایران معاصر نیز به تولید فرهنگی پرداخته و در سازوکارهای انتقال فرهنگی در سطح محلی و در سطح بین‌المللی مشارکت داشته است (نمونه آن چاپ مثنوی مولوی و فروش نسخ زیادی از آن در آمریکا). از این لحاظ، ضمن اینکه ایران در حوزه فعالیت‌های فرهنگ پست - مدرنیستی دخالت دارد، از آن تأثیر نیز پذیرفته است. ولی آنچه ادعای ماست این است که اولاً این تأثیر در حوزه روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی است و نه در حوزه حذف شدن از و یا حذف کردن شیوه‌های فرهنگی؛ و ثانیاً این روابط ترکیبی در بین نسلها و در بین جنس زن و مرد رخ داده است، بنابراین در برخی از حوزه‌ها روابط ترکیبی کمتر به وقوع پیوسته است مثل روابط ترکیبی بین نژادها و اقوام.

حال برخی شواهد را که نشان دهنده فعالیت بیشتر زنان و جوانان در فعالیت‌های فرهنگی است مرور می‌کنیم، تا از این طریق نشان دهیم که هم زنان و هم جوانان از دهه ۱۹۸۰ میلادی به بعد در حوزه‌های فرهنگی فعالیت خود را تشدید کرده‌اند تا هم فاصله معرفتی و فرهنگی بین نسلها را کاهش دهند و مهمتر آنکه زنان فاصله خود را با مردان کمتر کنند.

در بحث تجربی که از فعالیت‌های فرهنگی مردان و زنان و جوانان شاهد می‌آوریم، با اینگلهارت همصدا می‌شویم که در دوران پست - مدرنیسم تمایل به همشکلی از بین می‌رود و تکثر جای آن را می‌گیرد. اما دریافته‌های ما این نکته اهمیت دارد که نیروهای فرهنگی - اجتماعی دوران مدرنیته در ایران را مردان تشکیل می‌دهند و دوران پُست - مدرنیسم، که رگه‌هایی از آن مشهود است، عبارت است از انزوای تفکر مردانه و مردسالاری در فعالیت‌های فرهنگی که با پاپیش گذاشتن زنان آغاز شده است.

ماهیت فعالیت فرهنگی بین سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۷

همان طور که اشاره شد در ایران معاصر نوعی روابط ترکیبی بین شیوه‌های فرهنگی نسلها و دو جنس زن و مرد در حال شکل‌گیری است. این روابط ترکیبی از سال ۱۳۶۵ بعد تازه‌ای پیدا کرد و فعالیت‌های فرهنگی و به دنبال آن گسترش دخالت زنان در این فعالیتها دارای اهمیت ویژه‌ای

شد. با شواهدی این گرایش را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

در نمایشگاه کتاب بهمن سال ۱۳۶۵، در موزه هنرهای معاصر، ۷۴۹۵ نفر دانش آموز زیر پانزده سال به نمایشگاه آمده بودند که از آن میان ۶۲/۵ درصد دختر و ۳۷/۵ درصد پسر بودند.*.

در آن سال، این تفاوت بین فعالیتهای فرهنگی دانش آموزان دختر و پسر را بیشتر به مثابه یک تصادف تلقی کردیم تا یک رخداد جامعه‌شناختی با اهمیت. در سال ۱۳۷۶ تحقیق دیگری را، این بار در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، انجام دادیم که نتایج آن از حیث تمایلات کاملاً متفاوت زنان و مردان، شگفت‌آور بود. این نتایج سبب شد تا به نتایج تحقیق سال ۱۳۶۵ با دید تازه‌ای مراجعه کنیم و متوجه شدیم که در آن سالها جریان جدید فعالیتهای فرهنگی دختران و زنان آغاز شده بود که از جریان فعالیتهای فرهنگی مردان متفاوت بود. مثلاً در حالی که ۵۲/۷ درصد از پسرانی که به نمایشگاه آمده بودند در دوره راهنمایی مشغول تحصیل بودند ۷۸/۸ درصد از دختران در همین دوره تحصیل می‌کردند. این تفاوت نشان می‌دهد که نه تنها دختران بیش از پسران به نمایشگاه آمده بودند (یا اولیای مدارس آنها را آورده بودند) بلکه دانش‌آموزان دختر دوره راهنمایی از پسران همان دوره، در فعالیتهای فرهنگی، بیشتر فعال بودند. اگر دوره راهنمایی را با استفاده از تقسیم‌بندی پیاژه دوره رشد آگاهیها و رفتار آگاهانه تلقی کنیم، اهمیت این تفاوت رفتاری دختران و پسران، در زمینه فعالیتهای فرهنگی، بهتر مشخص می‌شود.**.

به این ترتیب، فعالیت بیشتر دختران را در سال ۱۳۶۵ می‌توان سرآغاز دوره جدیدی تصور کرد که به رشد آگاهی آنان برای انجام فعالیتهای اجتماعی - فرهنگی در سالهای جاری کمک کرده است.

از دیگر نتایج جالب توجه در سال ۶۵ اینکه خواندن کیهان فرهنگی به عنوان یک فعالیت فرهنگی بیشتر یک فعالیت عمدتاً مردانه بود***. مثلاً از ۱۵۲۱ نمونه تنها شش درصد آنها زن بودند و کیهان فرهنگی می‌خواندند. این نتیجه همان طور که خواهیم دید از این جهت جالب است که مربوط به نسل سال ۶۵ است و دیگر، دخترانی که آن زمان در دوره راهنمایی بودند و

* . ر.ک. به: تحقیقی تحت عنوان "مطالعه مقایسه‌ای کیهان فرهنگی؛ نگاهی بر نگرشهای فرهنگی مردم ایران" که رساله کارشناسی ارشد مؤلف

این مقاله است. هدف از انجام آن دستیابی به گرایشهای فرهنگی خوانندگان کیهان فرهنگی بوده است.

** . برای آگاهی از نظرهای پیاژه درباره مراحل رشد کودکان رجوع کنید به کتاب "جامعه‌شناسی"، (گیدنز ۱۳۷۶، صص ۸۳-۸۱).

*** . ممکن است چنین تصور شود که خواندن کیهان فرهنگی شاخص خوبی برای اندازه‌گیری گرایشهای فرهنگی زنان و مردان نمی‌تواند باشد، اما

در تحقیقی که در سال ۶۴ در میان دانشجویان دانشگاه تهران انجام دادیم و می‌خواستیم میزان گرایش به روزنامه‌خوانی را اندازه‌گیری کنیم باز هم

متوجه شدیم که گرایش دختران دانشجو، حتی برای خواندن روزنامه ضعیفتر از مردان است.

اکنون نسل جدیدی را تشکیل می‌دهند، همانند نسل گذشته در فعالیتهای فرهنگی منفعل نیستند.

به لحاظ سنی نیز فعالیت فرهنگی در سال ۱۳۶۵ عمدتاً در گروههای بالاتر از ۲۵ سال، بخصوص در بین خوانندگان کیهان فرهنگی، متمرکز بود. مثلاً میانگین سنی خوانندگان کیهان فرهنگی ۲۹ سال بود و ۸۲ درصد آنها بین ۲۰ تا ۳۸ سال سن داشتند. و مهمتر اینکه ۵۵ درصد آنها ۲۶ ساله و یا مستتر بودند. یعنی فعالیت فرهنگی علاوه بر آنکه متأثر از جنسیت بود تحت تأثیر سن نیز بود. به عبارت دیگر، فعالیت فرهنگی عمدتاً در بین مردان و افراد بالاتر از ۲۶ سال رواج داشت که این خود بیانگر نهادی بودن تفکیک جنسی و نسلی در فعالیتهای اجتماعی بود. اما، با توجه به چارچوب نظری روابط ترکیبی، معتقدیم که دوران حاکمیت تفکیکهای سنی و جنسی بر روابط اجتماعی، همراه با وارد شدن و فعالیت بیشتر زنان و جوانان، به پایان رسیده است و زنان و جوانان در روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی جدید وارد شده‌اند. برای نشان دادن روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی برتری یافته، نیازمند شاخصهای مربوط به توزیع فعالیتهای اجتماعی افراد در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی هستیم؛ مثل شاخصهای مربوط به تغییر الگوهای ازدواج و همسرگزینی که معتقدیم از تصمیم‌گیری مردانه به تصمیم‌گیری مشترک زن و مرد در حال تغییر است. اما نشان دادن همه این شاخصها نه تنها خارج از موضوع این مقاله است بلکه معتقدیم روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی هنوز در بسیاری از این حوزه‌ها نهادی نشده و قابل بررسی و تحقیق نیستند. بدین لحاظ فقط به بررسی برخی از نشانه‌های شکل‌گیری روابط ترکیبی در رفتار کتابخوانی اقشار فرهنگی در سالهای ۷۶ و ۷۷ می‌پردازیم*.

در سالهای ۷۶ و ۷۷ دو مطالعه جداگانه درباره الگوهای فعالیتهای فرهنگی و کتابخوانی در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران انجام دادیم که برخی از نتایج آن با آنچه قبلاً درباره تمایلات زنان و مردان در نمایشگاه کتاب سال ۶۵ و مطالعه کیهان فرهنگی گفتیم، کاملاً متفاوت است.

نخست اینکه، ۲۵۸۸ نمونه انتخاب شد که به لحاظ اعتبار، نتایج آن پس از پنج بار تکرار تأیید می‌شد. حاصل این مطالعه این بود که به لحاظ سنی و جنسی، فعالیت فرهنگی از انحصار مردان و نسلهای کهنسال تر بیرون آمده است (عبداللهیان و مرتضویان، ۱۳۷۷).

دو دیگر اینکه، زنها از تنوع ذهنی بیشتری نسبت به گذشته و نسبت به مردان برخوردار

* برای مطالعه نتایج این تحقیقات رجوع کنید به کتابخانه مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی: نظر سنجی در باره دیدار کنندگان از نمایشگاههای کتاب در سالهای ۷۶ و ۷۷، مجریان: حمید عبداللهیان و علی مرتضویان.

شده‌اند. این نشان می‌دهد که زنها از نظر تاریخ رشد آگاهی اجتماعی‌شان (یعنی وضعیت تاریخی خودشان و وضعیت خودشان نسبت به مردان) در موقعیتی پیشرفته‌تر نسبت به سالهای ۶۴-۶۵ قرار دارند. این امر همچنان نشان می‌دهد که زنان موضوعات بیشتری نسبت به مردان دارند که به آنها بیندیشند. این یافته در مقایسه بین زنان نسلهای مختلف که در نمایشگاه سال ۱۳۷۷ شرکت کرده بودند، نیز صدق می‌کرد. بدین لحاظ باید گفت که این تنوع ذهنی یک پدیده معاصر است که بیشتر زنان زیر ۲۲ سال را تحت تأثیر قرار داده است.

سه دیگر اینکه، بنابراین جوانان نیز از جمله نیروهای جدید فرهنگی شده‌اند که تحت تأثیر این دوران با ایده‌های جدیدی به فعالیت فرهنگی می‌پردازند.

برای تأیید نتایج فوق به بعضی از نتایج حضور زنان و مردان در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در سالهای ۷۶ و ۷۷ می‌پردازیم.

مشارکت زنان نسبت به مردان در دیدار از نمایشگاه کتاب، خرید و مطالعه کتاب در سال ۷۶ و ۷۷ بین ۳۰ تا ۴۵ درصد بود (در مقایسه با مردان که ۵۵ تا ۷۰ درصد را تشکیل می‌دادند). جالب آنکه این درصد مشارکت شامل دیدارکنندگان دانش‌آموز نمی‌شود. این بدان معناست که گرچه فعالیتهای فرهنگی زنان هنوز در مقایسه با مردان پایینتر است، اما در مقایسه با گذشته به طور محسوسی افزایش داشته است (می‌توانیم در مقایسه با شش درصد سال ۶۵ قضاوت کنیم). نکته مهمتر آنکه میانگین سنی زنانی که به نمایشگاه کتاب سال ۱۳۷۷ آمده بودند ۲۶ و میانگین سنی مردان ۲۸ سال بود. این امر بیانگر نزدیکتر شدن میانگین سنی زنان و مردان فعال فرهنگی به یکدیگر و نزدیکتر شدن آنها به یکدیگر از لحاظ قشربندی اجتماعی-فرهنگی است.

با در نظر گرفتن متغیر سن به این نتیجه رسیدیم که اولاً میانگین سنی افرادی که به فعالیتهای فرهنگی در سال ۱۳۷۷ روی آورده‌اند نسبت به سال ۶۵ کاهش یافته و به ۲۷ سال رسیده است. ثانیاً سن ۸۳ درصد از فعالان فرهنگی امروزه در ایران بین ۱۸ و ۳۶ سال قرار دارد که این خود نیز حاکی از جوانتر شدن جمعیت فعال فرهنگی، نه تنها نسبت به سال ۶۵ بلکه حتی نسبت به سالهای اخیر است. مثلاً در سال ۷۶ سن ۷۷ درصد از بازدیدکنندگان از نمایشگاه بین ۱۸ و ۳۸ سال بود در حالی که این طیف در سال ۷۷ بین ۱۸ و ۳۶ متغیر بود.

تفاوت بین زنان و مردان اگرچه از نظر گرایش به فعالیت فرهنگی در حال کاهش است اما از جهاتی تفاوت‌های معنی‌داری در حال شکل گرفتن است که ما از ذکر جزئیات خودداری می‌کنیم. براساس نتایج به دست آمده از مطالعه جمعیت دیدارکننده از نمایشگاه کتاب سال ۷۷ اولاً زنان گرایش بیشتری نسبت به رمانخوانی پیدا کرده‌اند ثانیاً زنان به طور خوشبینانه‌تری نسبت به

مردان از وضعیت کتابخوانی رضایت دارند. چنین به نظر می‌آید که زنان فعالیت فرهنگی را برای نیل به روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی برگزیده‌اند و به همین جهت خوشبینانه‌تر از مردان فعالیت می‌کنند. به هر حال آنچه اشاره شد تنها جنبه‌هایی از تمایل زنان و جوانان برای شکل‌گیری روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی مردان و نسل‌های کهنتر است.

نتیجه

آنچه پیش از این اشاره شد بیانگر اهمیت نظریه پردازی روابط جدیدی است که در جوامع جدید در حال شکل‌گیری است. دوران پُست - مدرن همان طور که باومن؛ گیدنز و اینگلهارت خاطرنشان می‌سازند، به دلیل ماهیت متفاوت فرهنگ و اهمیت آن در این شکل‌گیریه‌باید با طراحی جامعه‌شناسی جدیدی همراه باشد. از مهمترین خصایص این جامعه‌شناسی اعتبار بخشیدن به تکثرگرایی است. جامعه‌شناسی دوران مدرنیته به نظم پارسونزی و تعادل اجتماعی اهمیت می‌دهد و بر همین اساس هرگونه اقدام زنان و جوانان برای دستیابی به موقعیتهای متفاوت با نظم حاکم نوعی انحراف و یا بزه‌کاری تلقی می‌شود، و از این لحاظ شناخت ناقصی از روابط اجتماعی را به ارمغان می‌آورد، و از این رو اعتراض فمینیست‌ها به پداگوژی انتقال دانش مردانه و یا به مفهوم "دیگری تعمیم یافته" جورج هربرت مید شاید بی اساس نباشد. در حالی که جامعه‌شناسی پُست - مدرن اصل را بر تغییرپذیر بودن و، برای خاطر تکیه‌اش بر فرهنگ، اصل را بر متکثر بودن و نه هم‌رنگ بودن گذاشته است. اما نکته اینجاست که نه گیدنز نه باومن و نه اینگلهارت اصول روش‌شناختی این جامعه‌شناسی را نشان نمی‌دهند و نمی‌گویند جامعه‌شناسی پُست - مدرن چه اصول نظری را مد نظر دارد. در این مقاله سعی کرده‌ایم تا نشان دهیم که جامعه‌شناسی پُست - مدرن بر خلاف جامعه‌شناسی مدرنیته، که در آن روابط اجتماعی در درون مرزها بررسی می‌شد، باید به فرامرزی بودن توسعه فرهنگی براساس شکل‌گیری شیوه‌های فرهنگی مختلف اعتبار دهد. رشد آگاهیهای اجتماعی - فرهنگی زنان و جوانان و جهت‌گیری فعالیتهای فرهنگی آنان حکایت از آن می‌کند که شیوه‌های فرهنگی متفاوتی در حال تقویت یا شکل‌گیری است که تنها مطالعه آنها شناخت بهتری از روابط اجتماعی معاصر به دست می‌دهد. از این جهت پیشنهاد می‌کنیم که روابط ترکیبی بین گروههای مختلف موردکاوش و تحقیق قرار گیرد. برای کسانی که به این شیوه نظری علاقه‌مندند پیشنهاد می‌کنیم تعداد دیگری از گروههای اجتماعی و یا کشورها را برای کشف انواع روابط ترکیبی مورد مطالعه قرار دهند و نشان دهند که هدف از شکل‌گیری این روابط ترکیبی چه بوده است. برای مثال می‌توان از روابط ترکیبی میان روستاها و شهرها، رابطه ترکیبی میان تمدنهای معاصر، رابطه ترکیبی بین طبقات اجتماعی، دارندگان مشاغل مختلف و غیره برای تبیین ترکیبی بودن ماهیت شکل‌گیری جدید اجتماعی استفاده کرد. این برداشت نظری بخصوص زمانی قابل فهم است که عدم تمایل به

روابط ترکیبی از سوی ساختارهای اجتماعی سنتی در ساختارهای معاصر تأیید شود. مثلاً روستاهای سنتی ممکن است هنوز تمایل کمتری به شرکت در روابط ترکیبی با شهرهای پُست - مدرن نشان دهند که مبین این است که ساختارهای پُست - مدرن بیشتر از ساختارهای سنتی در روابط ترکیبی وارد می‌شوند.*

* . در دیدارهای متعددی که با دکتر اینگلهارت در دانشگاه اردن در روزهای ۱۴ تا ۱۷ تیرماه ۱۳۷۸ داشته‌ایم، موضوع مقاله فوق و رویکرد نظری آن در باب دخالت فرهنگ در ساخت نظریه‌های نوین اجتماعی و اصول نظری روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی مورد بحث قرار گرفت. بنابه پیشنهاد ایشان، این مقاله در آینده نزدیک به زبان انگلیسی برگردانده خواهد شد تا در مجامع علمی مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد.

مأخذ

- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۷)، *نوسازی و پسانوسازی*، ترجمه علی مرتضویان، ارغنون (فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی)، شماره ۱۳.
- پسزمینه (۱۳۷۷)، *گزارشهای تحلیلی از تحولات فرهنگی، علمی و اجتماعی در آلمان: نقش زن در آلمان، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آلمان، آلمان*.
- تافلر، آلوین (۱۳۶۳)، *موج سوم*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، چاپ دوم، نشر نو، تهران.
- عبداللهیان، حمید و علی مرتضویان (۱۳۷۶)، *ارزیابی علل و عوامل مؤثر در گسترش کتابخوانی در ایران: بررسی رفتار کتابخوانی و نگرشهای دیدارکنندگان از نمایشگاه بین المللی کتاب سال ۷۶ درباره کتاب و کتابخوانی*، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- عبداللهیان، حمید (۱۳۶۶)، *نگاهی بر جهاتی چند از نگرشهای فرهنگی مردم ایران*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران.
- عبداللهیان، حمید و علی مرتضویان (۱۳۷۷)، *مطالعه مقایسه‌ای علل و عوامل مؤثر در رفتار کتابخوانی در ایران بر اساس نگرشهای دیدارکنندگان از نمایشگاه بین المللی کتاب در سالهای ۷۶ و ۷۷ گامی به سوی مفهوم سازی تغییرات فرهنگی*، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- فرانک، آندره گوندر (۱۳۵۹)، *جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر سناجیان، انتشارات دانشگاه صنعتی شریف، تهران.
- قزلسغلی، محمدتقی (۱۳۷۶)، *پست - مدرنیسم و فروپاشی ذهنیت توسعه، اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۲۲-۱۲۱.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ سوم، نشرنی، تهران.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ اول، نشر مرکز، تهران.
- نشریه خبری (۱۳۷۷)، *اینترنت: معایب، محاسن و تحولات آن*، نشریه خبری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۲۳-۲۲، آلمان.
- ویندال، سون؛ بنوسیگنایترز و جین اولسون (۱۳۷۶)، *کاربرد نظریه‌های ارتباطات*، ترجمه علیرضا دهقان، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

- هنسون، جریس و اوما نارولا (۱۳۷۳)، تکنولوژی‌های جدید ارتباطی در کشورهای در حال توسعه، ترجمه داوود حیدری، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، تهران.
- Babbie, E. (1995) *The Practice of Social Research*. Belmont: Wadsworth Publishing Company.
- Bauman, Z. (1992) *Intimations of Postmodernity*. London: Routledge.
- Mannheim, K. (1972) The Problem of Generations, in *Essays on the Sociology of Knowledge*. London: Routledge & Kegan Paul Ltd.
- Spencer, M. (1995) *Foundations of Modern Sociology*. Scarborough: Prentice - Hall Canada, Inc.
- Taylor, J. G. (1979) *From Modernization to Modes of Production: A Critique of the Sociology of Development and Underdevelopment*. Atlantic Highlands: Humanities Press.